



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

خلاصه جلسه قبل: حاصل آنچه که گذشت این بود: خبری که متضمن حکایت از امری است، باید آن امر با قطع نظر از دلیل حجیت اثری داشته باشد که آن اثر به دلیل حجیت، بر عهده مکلف تنجز پیدا کند و دلیل حجیت خبر نمی تواند، خودش خالق آن اثر باشد. نقش خبر به دلیل حجیت و اعتبار، تنجیز اثر است نه ایجاد و خلق اثر. مثلاً دلیل حکم (مثل وجوب و حرمت) حاکی از امری است که اثری دارد (وجوب دارای اثر است و عهده مکلف مشغول به تکلیف می شود) این اثر که با قطع نظر از دلیل «صدق العادل» مفروض است، دلیل حجیت، این اثر را بر مکلف منجز می کند و خبر را جایگزین علم قرار می دهد.

در مسائل اعتقادی هم، خبر حاکی از امور اعتقادی از این قبیل است باید مسئله وجوب اعتقاد با قطع نظر از دلیل حجیت خبر، در مورد خبر، مفروض باشد که با دلیل اعتبار خبر، آن وجوب تنجز پیدا کند. نمی تواند دلیل حجیت خبر، خودش جعل وجوب اعتقاد بکند. آنچه که مفاد دلیل حجیت است به ملاک طریقت خبر، تنجیز آن اثری است که با قطع نظر از وصول، تنجز ندارد.

ولذا عرض ما این بود که باید با قطع نظر از دلیل حجیت خبر، وجوب اعتقاد نسبت به مضمون خبر مفروض باشد به نحوی که اگر علم به مضمون خبر وجود داشت، وجوب اعتقاد منجز می شود و به خاطر عدم علم است که تنجز ندارد، آن عدم تنجز به واسطه عدم علم، دلیل خبر آن را تأمین می کند و خبر را از قبیل علم قرار می دهد و می گوید بر خبر، اثر علم را بار کن. و این درجای می تواند در امور اعتقادی اثرگذار باشد که با قطع نظر از دلیل اعتبار خبر، وجوب اعتقاد بر واقع مخبر به مترتب باشد، همان طوری که در کلام مرحوم خویی مفروض بود که اعتقاد مترتب بر واقع «ما أخبر به» باشد. عبارت مرحوم خویی این بود: «وإنما الواجب عقد القلب عليه والانتقياد له على تقدير إخبار النبي (صلى الله عليه وآله) به»، یعنی بنابر تقدیر إخبار نبی، نه بنابر تقدیر علم به إخبار نبی، وجوب اعتقاد، اثر مترتب بر واقع الإخبار است نه مترتب بر علم به إخبار.

در فرض که اعتقاد به «ما أخبر به النبى» واجب باشد، خبر دالّ بر إخبار نبی، (مثلاً زرارہ نقل کند و طریق صحیح به آن خبر باشد)، این اقتضا می کند که آن اثر (وجوب اعتقاد) با فرض قیام خبر واحد، منجز باشد. مشکل ما در امور اعتقادی این بود که صرف اینکه معصومین ع یک واقعیتی را حکایت کنند، ملازم با وجوب اعتقاد به اینها نیست تا اینکه با فرض قیام خبر، بگوییم وجوب اعتقاد تنجز پیدا می کند.

گفتیم که اگر از این حرف صرف نظر کنیم و بپذیریم، اثر، مترتب بر واقع الخبر است، اشکال مرحوم تبریزی بر محقق خویی، که عبارت بود از: «دلیل حجیت خبر، شامل مسائل اعتقادی نمی شود»، این اشکال تمام نیست.

اثبات اصل وجوب اعتقاد به واسطه خبر

بله خود وجوب اعتقاد، می تواند با خبر اثبات شود یعنی اگر خبری دلالت کند بر اینکه اعتقاد به رجعت واجب است همانطوری که اگر خبر بگوید نماز واجب است، تنجز پیدا می کند. گاهی خبر از وقوع رجعت حکایت می کند، این با وجوب



اعتقاد ملازمه ندارد اما گاهی خبر دلالت بر وجوب اعتقاد می کند، در اینجا خبر حجت است. ولذا حرف مرحوم تبریزی اینجا بود که ما پاسخ دادیم.

حرف مرحوم تبریزی این بود که حجیت خبر، در مسائل عملی است نه در مسائل اعتقادی، لذا ایشان تفصیل دادند و فرمودند اگر روایت بگوید نماز واجب است، وجوب نماز منجز می شود، اما اگر خبر بگوید اعتقاد به رجعت، واجب است، در اینصورت خبر حجت نیست؛ چون عمده دلیل حجیت خبر، بنای عقلا است و بنای عقلا شامل وجوب اعتقاد نمی شود. عرض ما این بود که در وجوب، چه فرقی می کند که متعلق وجوب، فعل جوارحی باشد مثل نماز، یا فعل قلبی باشد. در بنای عقلا بر حجیت خبر، تفاوتی بین ایندو نیست. ولذا ما گفتیم از ناحیه دلیل حجیت خبر، نباید اثر درست شود بلکه اثر باید با قطع نظر از دلیل حجیت خبر، مفروض باشد و آن اثر با دلیل حجیت منجز شود.

معنای وجوب تصدیق نبی

اینکه مرحوم تبریزی فرمودند: از ناحیه تصدیق النبّی، باید اعتقاد به «ما أخبر به النبّی» حاصل شود، عرض کردیم که معنای تصدیق نبی اقتضا نمی کند که هر آنچه نبی از آن خبر دهد، اعتقاد به آن واجب باشد. مگر آنکه آن مُخبر به، وجوب اعتقاد کنار آن باشد. اگر نبی اخبار به رجعت کرد و در کنارش وجوب اعتقاد نبود خود اخبار نبی مستلزم وجوب اعتقاد نیست نه از ناحیه وجوب تصدیق و نه از ناحیه عصمت.

اخبار نبی از ناحیه وجوب تصدیق، مستلزم اعتقاد نیست؛ چون معنای تصدیق نبی این است که هرآنچه که او از جانب خداوند می آورد، ما بگوییم راست می گوئی و «ما ینطق عن الهوی» و اینکه نبی دروغ نمی گوید اما معنای وجوب تصدیق این نیست که هرآنچه نبی می فرماید، (که مطابق واقع است) اعتقاد به آن واجب باشد. اعتقاد به صدق این گفتار، جزء وظیفه دینی ما نیست با اینکه می دانم او در کلامش صادق است کما اینکه می دانم این دیوار سفید است اما هرچه را که می دانیم، اعتقاد به آن، وظیفه دینی نیست.

لذا گفتیم: عصمت نبی را در آنچه می فرماید می دانیم مطابق واقع می گوید اما دلیلی وجود ندارد که هرآنچه مطابق واقع است، اعتقاد به آن واجب باشد. بله اعتقاد جایز است به عنوان اینکه دلیلی بر حرمت آن نداریم. مثلاً بنای قلبی بر اینکه دیوار سفید است، مادامی که دلیلی بر حرمت آن نرسیده باشد، این اعتقاد اشکالی ندارد.

کلام مرحوم شیخ انصاری درباره حجیت خبر در مسائل اعتقادی

مرحوم شیخ اعظم در این مقام، در رسائل کلامی دارد که از آن کلام بر می آید در موارد مسائل مناسب اعتقاد، مانعی نیست که ادله حجیت خبر، آن موارد را شامل شود اما نه به لحاظ اعتقاد، بلکه به لحاظ یک اثر عملی، و آن اینکه در مسائل مناسب اعتقاد، تعبیر لسانی واجب است به دلیل حجیت خبر. کأنّه ایشان می خواهد بفرماید: دلیل حجیت خبر می گوید در مسائل اعتقادی، شما حتی اکتفای به اعتقاد نکنید، آن اعتقاد را باید به لسان، ابراز کنید. ولذا مرحوم شیخ اعظم، اثر مترتب بر دلیل حجیت را وجوب تعبیر لسانی فرض کرده است.

ایشان در این باره که آیا خبر در مسائل اعتقادی، حجت است یا نه؟ کلمات بزرگان را در تمهیدی ذکر کرده اند کلمات شیخ طوسی، کلام ابن ادریس، کلام شهید ثانی در مقاصد العلیه، بعد از تمام اینها، ایشان از کلام شیخ در عُده، اجماع بر عدم حجیت خبر، در مسائل اعتقادی را استظهار کرده است و اینکه خبر واحد در مسائل اعتقادی حجیت نمی باشد.



ایشان این مطلب را از کلام شیخ طوسی استظهار کرده است و کلام تندى را بیان می کند که عمل به خبر واحد در مسائل اصول دین صادر نمی شود الا عن بعض غفلة اصحاب الحديث^۱.

بعد مرحوم شیخ اعظم وارد بحث از مسئله می شوند و می فرمایند: «فإن أرادوا بعدم وجوب التصديق بمقتضى الخبر عدم تصديقه علما أو ظنا فعدم حصول الأول كحصول الثاني قهري لا يتصف بالوجوب و عدمه»^۲، این که می فرمایند در مجال اعتقادات، خبر واحد حجیت نیست، آیا مراد اینها این است که با خبر، گمان حاصل نمی شود؟ یا با خبر، اعتقاد از روی علم حاصل نمی شود؟ واضح است که با خبر تکویناً اعتقاد از روی علم حاصل نمی شود و با خبر ظن حاصل می شود. پس اینکه می گویند خبر، اعتبار ندارد، این حرف معنا ندارد.

ایشان در ادامه می فرمایند: «وإن أرادوا التدين به الذي ذكرنا وجوبه في الاعتقادات و عدم الاكتفاء فيها بمجرد الاعتقاد كما يظهر عن بعض الأخبار الدالة على أن فرض اللسان القول و التعبير عما عقد عليه القلب و أقر به مستشهدا على ذلك بقوله تعالى قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا إلخ فلا مانع من وجوبه في مورد خبر الواحد بناء على أن هذا نوع عمل بالخبر فإن ما دل على وجوب تصديق العادل لا يَأْبَى الشمول لمثل ذلك»^۳ اگر مراد آنها این است که تدین به خبر واحد، در مجال اعتقادات و اصول دین جایز نیست، تدین به خبر واحد در مسائل اعتقادی اشکالی ندارد و بُعدی ندارد و مانعی از تدین به خبر واحد نیست. اگر مراد از اعتبار خبر واحد، تدین به خبر واحد در مجال اعتقاد، به اعتبار تعبیر به لسان است و اینکه در مورد اعتقادات باید اظهار عقیده شود، که مرحوم شیخ می فرماید از برخی روایات استفاده می شود که باید عقیده را اظهار کرد و کسی که خدا و پیغمبر ص را در دل قبول دارد، کافی نیست باید اظهار به لسان هم داشته باشد.

این مطلب (وجوب اظهار) از برخی روایات بر می آید و در آن روایت به آیه قرآن استشهد شده است که می فرماید «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا»^۴ ایمان در دل کافی نیست و قول را هم باید به کار ببرید. در اینجا، چه اشکالی دارد خبر واحد در مجال اعتقادات، حجت باشد؟ حجیت خبر شامل اینجا هم می شود. مرحوم شیخ می فرماید: اثر قیام خبر در مسائل اعتقادی، این است که علاوه بر اینکه آن مسئله در دل وجود دارد، اظهار آن عقیده به لسان هم واجب است. ایشان بعد به حجیت خبر واحد در اینجا، اشکال می کند، اما ایشان می فرماید: اینکه آقایان فرموده اند اصلاً اعتبار خبر در اینجا جا ندارد و نباید خبر واحد حجت باشد، قضیه اینطور و حجیت در اینجا، جا دارد ولو اینکه خود من، دلیل حجیت را قاصر بدانم، اما حجیت جا دارد.

۱. فرائد الاصول؛ ج ۱؛ ص ۲۷۲: «الخامس كفاية الظن المستفاد من أخبار الآحاد و هو الظاهر مما حكاه العلامة قدس سره في النهاية عن الأخباريين من أنهم لم يقولوا في أصول الدين و فروعه إلا على أخبار الآحاد و حكاه الشيخ في عدته في مسألة حجية أخبار الآحاد عن بعض غفلة أصحاب الحديث و الظاهر أن مراده حملة الأحاديث الجامدون على ظواهرها المعروضون عما عداها من البراهين العقلية المعارضة لتلك الظواهر».

۲. فرائد الاصول؛ ج ۱؛ ص ۲۷۴.

۳. فرائد الاصول؛ ج ۱؛ ص ۲۷۵.

۴. بقره: ۱۳۶.



اشکال استاد به کلام شیخ انصاری

مرحوم شیخ از اثر خبر در مسائل اعتقادی، تعبیر به لسان از آنها قرار داده است. همان اشکالی که ما به مرحوم خویی داشیم به مرحوم خویی هم وارد است به این معنا که اگر یک امری بود که بر فرض وجود واقعی آن، اعتقاد به آن واجب بود و در مورد آن تعبیر به لسان هم واجب بود، در اینصورت با قیام خبر، هم عقیده به آن مضمون واجب است و هم تعبیر به لسان. اشکال این است که به مجرد «صدق العادل» و دلیل اعتبار خبر، نمی توان هم وجوب اعتقاد به آن را، و هم وجوب تعبیر به لسان را اثبات کرد. مرحوم خویی فرمودند فقط وجوب اعتقاد است اما مرحوم شیخ علاوه بر آن، وجوب تعبیر به لسان را هم می فرماید.

ولذا کلام این است که دلیل حجیت خبر، هم از وجوب اعتقاد قاصر است و هم از وجوب تعبیر به لسان و اظهار. بله اگر در یک موردی دلیلی بود بر اینکه این بر فرض ثبوت واقعی، اعتقاد به آن و اظهار به آن واجب است، اگر بر آن مضمون خبر واحد قائم شود (به ضمیمه اینکه از خارج می دانیم اگر واقعیت داشته باشد اعتقاد و اظهار به آن واجب است) نتیجه این می شود که باید بنا را بر وجود واقعی آن بگذاریم.

عدم کفایت غیر علم در مسئله توحید و عدم اثبات آن با خبر واحد

مسئله توحید با خبر واحد اثبات نمی شود و باید علم حاصل شود و بدون علم ارزشی ندارد. مثلاً اگر خبری دالّ بر توحید باشد مادامی که مفید علم نباشد اعتقاد به آن برای مسلمان بودن ارزشی ندارد. نسبت به مسئله توحید در صحت اعتقاد و اسلام، علم به آن شرط است و تحصیل علم و معرفت به آن واجب است؛ چون مقتضای معرفت این است مسلمان کسی است که معرفت به خدا و رسول و معاد داشته باشد. به حسب برخی روایات، «طلب العلم فریضة» سه شاخه دارد: «ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»^۱. «آيَةٌ مُحْكَمَةٌ» یعنی اصول اعتقادی مانند توحید و معاد، در اینها علم لازم است. اگر کسی به صرف گمان، بنای بر توحید بگذارد، این اعتقاد از روی گمان، کافی نیست و بزرگان (مانند مرحوم شیخ و محقق خویی) در اینجا ذکر کرده اند که اگر کسی تحصیل ظن بکند و علم تحصیل نکند، مسلمان نخواهد بود و احکام نجاست را بر او بار می کنند. یعنی اگر کسی ظن و گمان خود را به زبان بیاورد و بگوید من به خدا و پیامبر یقین ندارم و گمان دارم، از این شخص پذیرفته نیست و مسلمان محسوب نمی شود.

کسی که اظهار عدم علم، تردید و گمان داشته باشد، این شخص مسلمان نیست بزرگان به مطلب تصریح کرده اند از جمله مرحوم شیخ و مرحوم خویی^۲ در مصباح الاصول در مبحث انسداد. بلکه شخص موظف به تحصیل یقین است و در فرضی که شخص یقین ندارد؛ آیا می تواند قاصر باشد؟ یا اگر کسی یقین به توحید ندارد، حتماً مقصّر است؟ مرحوم خویی می فرمایند این شخص حتماً مقصّر است. مگر می شود شخصی نسبت به توحید، قصور داشته باشد؟ بله نسبت به رسالت ممکن است اما اینکه برای این عالم خدایی است، این مطلب اصلاً جای تردید ندارد. اصلاً قصور، در توحید موضوع ندارد.

^۱. الکافی (ط - الإسلامية)؛ ج ۱؛ ص ۳۲

^۲. مصباح الاصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)؛ ج ۱؛ ص ۲۷۶؛ «وَأَمَّا الْمَقَامُ الثَّانِي: فَالصَّحِيحُ فِيهِ جَرَيَانُ أَحْكَامِ الْكُفْرِ عَلَى الْجَاهِلِ بِالْأَصُولِ الْإِعْتِقَادِيَّةِ وَ لَوْ كَانَ جَهْلُهُ عَنْ قُصُورٍ، لِإِطْلَاقَاتِ الدَّالَّةِ عَلَى تَرْتِيبِ تِلْكَ الْأَحْكَامِ، فَإِنْ قَلْنَا بِنَجَاسَةِ أَهْلِ الْكِتَابِ مَثَلًا لَا فَرْقَ بَيْنَ أَنْ يَكُونَ جَهْلُهُمْ عَنْ تَقْصِيرٍ أَوْ قُصُورٍ».



البته شأن اصولی این نیست که تا اینجا از بحث اظهار نظر کند اما تا اینجا هم اظهار نظر کرده اند. لذا اگر کسی در مسئله توحید، شک و تردید دارد، اگر تردید خود را اظهار کند به تصریح برخی از بزرگان، مسلمان نیست. در برخی^۱ از روایات آمده است که اگر مسلمانی بگوید: یا محمد ص من یقین به پیغمبری شما ندارم، این شخص محکوم به قتل و محکوم به ارتداد است. یعنی اگر اظهار تردید کند، مسلمان نیست هر چند بنای قلب هم داشته باشد. نسبت به معارف و اصول اصلی مانند توحید و نبوت، در اینها حتماً خبر واحد، مقبول نیست در این امور حتماً باید علم و یقین تحصیل شود. اما در غیر این مواردی که تحصیل علم به آنها واجب است و اگر شخص علم تحصیل نکند محکوم به کفر است، در غیر این امور مانند تفصیل قبر و برزخ و قیامت و معاد و مانند اینها، آیا خبر واحد در اینها اعتبار دارد یا نه؟ محل بحث همین جاست. در جایی که اگر آن امر، اقیعیت داشته باشد اعتقاد به آن امر واجب است، اگر خبری دلالت کرد بر اموری از این قبیل، آیا آن خبر حجت است یا نه؟

بحث ما در دو مقام واقع می شود:

۱. اصلاً اعتقاد، نسب به موارد قیام خبر، بر اساس وجود خبر و تعبد به آن، آیا این اعتقاد معقول است؟ یا اینکه اصلاً معقول نیست؛ چون اعتقاد متقوم به علم است و کسی که علم نداشته باشد اعتقاد معنا ندارد همانطوری که علم متقوم به جزم و عدم تردید است اعتقاد هم متقوم به علم است. مثلاً در مورد توحید درست است که ما گفتیم ظن کفایت نمی کند اما آیا معقول است که شارع بگوید من در مسئله توحید به ظن اکتفا می کنم؟ یا اگر گمان به معاد پیدا کردید در مجال اعتقاد به معاد، من به همان ظن اکتفا می کنم آیا چنین چیزی معقول است؟ که اگر معقول باشد آنگاه تعبد به خبر در مجال اعتقاد، این تعبد معقول خواهد بود.

۲. مقام دوم این است که بعد از آنکه معقول است آیا ادله حجیت خبر، وافی به دلالت است یا نه؟ که مقام دوم مقام اثبات خواهد بود بعد از معقول بودن در مقام ثبوت.

این دو مقامی که در اینجا مطرح کردیم براساس آن دو مقامی است که در حجیت امارات مطرح شده است. در مجال فقه بحث می کنند که آیا تعبد به غیر علم معقول است؟ و در آنجا شبهه ابن قبه را مطرح می کردند که قائل به استحاله بود بعد از اینکه شبهه ابن قبه را دفع کردند و تعبد به غیر علم را ممکن دانستند، از این بحث می کردند که آیا دلیل بر اعتبار خبر، وجود دارد یا نه. اگر دلیل داشته باشیم، قیها و اگر دلیل نداشته باشیم، انسدادی می شویم. آن دو مقام، در مسائل عملی و فردی، بعینه در مسائل اعتقادی هم مطرح می شود. آیا تعبد به غیر علم در مسائل اعتقادی، ثبوتاً معقول و ممکن است؟ بعد فراغ از بحث ثبوتی، بحث در اثبات واقع می شود.

بنابراین بحث ما در دو مقام خواهد بود:

مقام اول: امکان تعبد به غیر علم در مجال اعتقاد.

مقام دوم: وقوع تعبد به غیر علم در مجال اعتقاد.



مقام اول: امکان تعبد به غیر علم در مجال اعتقاد

ما سابقاً گفتیم که تعبد به غیر علم در مجال اعتقاد، محذوری ندارد و در خارج، اعتقاد بدون علم واقع است. اعتقاد بر اساس ظن، نه تنها ممکن است بلکه واقع است. قرآن کریم نسبت به بت پرست ها می فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^۱ یعنی بت پرست ها یقین و علم نداشتند نه اینکه جهل مرکب داشتند.

ما برای اثبات اعتقاد بدون علم، نیاز به این آیات نداریم، ما گفتیم که اعتقاد از مقوله فعل است و مقوله فعل، لازم نیست منوط به علم باشد. علم می تواند از مقدمات جواز و عدم جواز اعتقاد باشد نه اینکه اعتقاد متوقف بر علم باشد. در برخی از روایت داریم: «عَلِيٌّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بُرَيْدِ الْعَجَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَذْنَى مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكاً قَالَ فَقَالَ مَنْ قَالَ لِلنَّوَاةِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَلِلْحَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ»^۲ کسی که به هسته خرما بگوید این سنگ است و به سنگ بگوید این هسته خرما است و سپس به آن معتقد شود. «دَانَ بِهِ» یعنی اعتقاد به آن پیدا کند، مشرک است. پس معلوم می شود تدین بر خلاف علم ممکن است تا چه رسد به تدین در مورد ظن و گمان. یعنی با جزم به خلاف هم تدین ممکن است و با اینکه می داند بت، خدا نیست ولی در عین حال بت پرست است.

لذا تردیدی در امکان اعتقاد بدون علم نیست و شواهد قرآنی نیز حاکی از همین است. در قبال این ادعائی که ما می گوئیم شاید خلافتی در مسئله نباشد اما از برخی کلمات بر می آید که اعتقاد بدون علم ممکن نیست و شبهه استحاله دارد.

تعدادی از عبارت بزرگان را که برای بنده فرستادند ملاحظه کردم و هیچکدام از این عبارات دالّ بر «معقول نبودن اعتقاد بدون علم و معقول نبودن تعبد به خبر، در مجالا اعتقادات» نبود مگر عبارت مرحوم شعرانی. کلام شیخ طوسی، شهید ثانی در مقاصد العلیه تا می رسد به کلام علامه طباطبائی در المیزان، هیچکدام دلالت بر این جهت ندارند تنها کلامی که از ظاهر آن بر می آید تعبد به خبر در مجال اعتقاد ممکن نیست، تعلیقه مرحوم شعرانی بر کلام مولی صالح مازندرانی است در جلسه بعد متن کلام ایشان را بیان می کنیم.

والحمد لله رب العالمین

^۱. جائیه: ۲۴.

^۲. الکافی (ط - الإسلامیة)؛ ج ۲؛ ص ۳۹۷